

## بازسازی پروژه جمهوریخواهی:

### آیا این بار آماده خواهیم بود؟

مهرداد مشایخی

۲۷ سال پیش، در آستانه‌ی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، جای شعار «جمهوری» در مطالبات سیاسی مردم خالی بود. در فقدان یک رهبری سیاسی جمهوری خواه، روحانیت موفق شد که نظام ولایت فقیه را زیر نام «جمهوری اسلامی» بر ایرانیان چیره گرداند. تنها جریانی که در آن ماه‌های بحرانی از این موقعیت برخوردار بود که بدیل جمهوریخواهی را وارد افکار عمومی نماید، جبهه ملی بود که متأسفانه چنین نکرد. جبهه ملی، از اوان تأسیس خود تا مقطع انقلاب در چارچوب تاریخی «مشروطه خواهی» گرفتار ماند؛ یعنی محدود و مشروط کردن دیکتاتوری شاه زیر شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت». ضعف گزینه جمهوریخواهی به درجه‌ای بود که در فراندوم سال ۱۳۵۸ حتی اشاره‌ای به آن نشد و رأی دهندگان، در شرایط تهییجی دوره انقلاب، آراء خود را در تقابل با نظام سلطنتی به «جمهوری اسلامی» ارائه کردند. در کنار «جمهوری اسلامی» طرح‌های حکومتی غیرمعارف و غیردموکراتیکی نظیر «جمهوری دموکراتیک خلق» و «جمهوری دموکراتیک اسلامی» نیز به بازار سیاست عرضه می‌شدند. این طرح‌ها، در واقع، کاریکاتوری از مفهوم تاریخی جمهوریت بودند و همگی آنها، از پذیرش نقش فائقه «مردم»، بعنوان تنها منبع مشروعیت حکومت، طفره می‌رفتند (و می‌روند).

پروژه‌های سیاسی جمهوریخواهانه (به معنی رایج و متعارف آن در نظام‌های سیاسی دموکراتیک و عرفی (Secular) در جهان) محصول دوران پس از انقلاب هستند. «جمهوریخواهان ملی»، «اتحاد جمهوریخواهان ایران» و «جمهوریخواهان دموکرات و لائیک» سه شکل عمده جمهوریخواهی هستند که به ترتیب، در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۸۰ اعلام موجودیت نمودند.

امروز نزدیک به سه سال از آخرین چرخه کوشش‌های جمهوریخواهانه در خارج از کشور می‌گذرد. این تلاش‌ها بیانگر یک نیاز تاریخی جامعه سیاسی ایرانی به یک هویت جدید و معتدل در سرزمینی است که از دو الگوی استبدادی «سلطنت» و «جمهوری اسلامی» هرگز فراتر نرفته است. امروز، حرکت جمهوریخواهی، چشم انداز جدیدی را در برابر شهروندان ایرانی قرار داده است. برگزاری انتخابات آزاد در ایران، برای تشکیل یک نهاد تدوین قانون اساسی جدید، دورنمایی است که دیر یا زود تحقق پیدا خواهد کرد. آیا جمهوریخواهان این بار آماده خواهند بود؟

در این نوشته تلاش خواهیم کرد که به یک بُعد از این پویش آمادگی اشاره کنم: آمادگی نظری - سیاسی. این آمادگی از دل پراتیک سیاسی جمهوریخواهان و همچنین چالش‌های نظری با گرایش‌های سترون درون این طیف حاصل می‌شود. از این مسیر است که حرکت جمهوریخواهی با ارزش‌های دموکراتیک، عرفی، حقوق بشری و عدالت‌خواهانه پیوند خورده و بر شالوده‌های نظری - سیاسی مستقل خود قرار خواهد گرفت.

### گرایش‌های سترون درون طیف جمهوریخواه

در بررسی از گرایش‌های گوناگون جمهوریخواهی عرفی می‌باید به سه سطح گوناگون از هویت سیاسی، هر یک توجه داشت:

۱- ارزش‌های عام: نظیر جمهوریت، دموکراسی، سکولاریسم، موازین حقوق بشری، روش‌های مسالمت‌آمیز، عدالت خواهی، و ... در این سطح از تحلیل، شباهت‌ها و نزدیکی‌های فراوانی میان جریان‌های گوناگون جمهوریخواه موجود است.

۲- مفاهیم و عرصه‌های کلیدی تحلیل سیاسی، نظیر ساخت و کارکرد حکومت، روش‌های مقابله با حکومت و دگرگونی سیاسی، ارزیابی از نظام اقتصاد جهانی و نوع ارتباط با آن، متحدان بالقوه داخلی و جهانی، جایگاه و نقش نیروهای مدنی ایران در الگوی تغییرات سیاسی - فرهنگی، و تحلیل از پدیده «اسلام سیاسی» و اصلاح طلبی حکومتی. در این سطح از تحلیل، خلأ جدی وجود دارد زیرا هنوز تحلیل‌های شسته و رفته‌ای در این زمینه‌ها یا ارائه نشده و یا از محدودیت‌های بسیار رنج می‌برند. بدین ترتیب، تنها می‌توان به «موضع گیری‌ها» و اشارات بسنده کرد که در آن صورت، تفاوت‌های جدی میان گرایش‌های گوناگون وجود دارد.

۳- موضع گیری‌ها، سمت گیری‌ها، شعارها و سیاست‌ورزی‌های مهم در مورد وقایع و مسائل حاد کشور، همچون انتخابات، برنامه‌های هسته‌ای، درگیری میان ایران و آمریکا، مسائل و تنش‌های قومی و غیره. در این سطح نیز شباهت‌های نسبی و همسوئی‌های عمومی به چشم می‌خورد. با این مقدمه، اکنون می‌توان به چند گرایش ناکارآ درون جمهوریخواهان پرداخت.

### پروژه‌های گوناگون جمهوریخواهی

الف - جمهوریخواهان بی هویت: از حدود ۳ سال پیش که بحث جمهوریخواهی آغاز گردید، شماری از شخصیت‌ها و محافل که خود را جمهوریخواه محسوب می‌کردند بر آن بوده‌اند که «جمهوریخواهی مسئله مبرم ایران نیست» (نقل به معنی). آنها، غالباً بر تشکیل اتحادهای فراگیر با سایر گرایش‌های سیاسی (حول

محورهای نظیر دموکراسی خواهی، «رفراندوم قانون اساسی» و نظائر آن) تأکید گذاشته‌اند. پرداخت به چند نکته در باره این گرایش ضروری است:

- هیچکس ادعا نمی‌کند که مبرم‌ترین مسئله ایران «جمهوریت» است. مسلماً دموکراسی (بعنوان محتوای حکومت آتی) بسیار مهم است. همچنین هیچکس مدعی آن نیست که جمهوریخواهی، به تنهایی، یک برنامه سیاسی - اجتماعی مکفی است؛ چنین نیست. جمهوریخواهی در گام بعدی می‌باید بصورت یک برنامه حزبی به جامعه ارائه شود. دیگر آنکه، آنها بر یک نکته صحیح انگشت می‌گذارند که امر همکاری و همسوئی میان گرایش‌ها و پروژه‌های گوناگون سیاسی است؛ امری که سالهاست در فضای فرقه‌گرایانه اپوزیسیون ایران محو شده است. جمهوریخواهان می‌باید برای این معضل نیز راهی بیابند، بشرطی که نافی هویت آنها نباشد.

ولی در پاسخ:

۱- در جامعه‌ای که صرفاً با هویت‌های سیاسی سلطنت و جمهوری اسلامی عجین بوده است شکل بخشیدن به یک هویت جمهوریخواهی، یک ضرورت تاریخی است. این ضرورت از طریق اظهارنظرها و گرایش‌های فردی حاصل نمی‌شود؛ بلکه محتاج ایجاد تشکیلات سیاسی و نهادها و سازمان‌های جمهوریخواه در داخل و خارج از کشور است. مشکل اصلی این نگرش آن است که تضادی میان ادعای جمهوریخواهانه آنها و برنامه عمل‌شان وجود دارد. به عبارتی، این «جمهوری خواهان» در برنامه‌شان نافی جمهوریخواهی هستند و یا آن را به حداقل فرو می‌کاهند. مضاف بر آن، این فرضیه نادرست که گویا اکثریت مردم ایران قلباً جمهوریخواه شده‌اند و نیازی به ترویج سیاسی آن نیست، در بهترین حالت، یک سهل‌انگاری جبران‌ناپذیر است. نباید از خاطر برد که بخشی از جامعه ما هنوز در شرایط «توده وار» زیست می‌کند و توسط گرایش‌های اسلامی حاکم قابل بسیج است (همچنانکه تجربه انتخابات ریاست جمهوری اخیر این نکته را تأیید کرد). بخش دیگر جامعه ما، بخش مدرن، البته ظرفیت قابل توجهی برای حمایت از جمهوریخواهی دارد. ولی اینرا نمی‌توان از پیش اثبات شده فرض نمود. می‌باید این ظرفیت را به واقعیت سیاسی تبدیل کرد. به باور من، جمهوریخواهی مناسب‌ترین چارچوب سیاسی برای تحقق دموکراسی در ایران است.

۲- امروز، جامعه ایران با یک تأخیر فاز تاریخی در ارائه یک برنامه سیاسی - اجتماعی جمهوریخواهانه و دموکراتیک مواجه است. می‌باید با جدیت در رفع این کمبود تلاش کرد. پروژه‌های توده‌واری نظیر «رفراندوم»، که از همان ابتدا، بر هویت سیاسی جمهوریخواهانه پرده ستر می‌افکنند، کمکی به پروژه جمهوری - دموکراسی - سکولاریسم نمی‌کنند. دستکم، در شرایط کنونی و توازن قوای سیاسی کنونی،

چنین است. درعین حال، نباید به این توهم دامن زد که گویا جمهوریخواهان می‌توانند بدون همکاری با سایر نیروهای دموکراسی خواه به اهداف دموکراتیک جنبش جامعه عمل ببوشانند. همکاری و اتحاد عمل در مورد مسائل بحرانی جامعه و یا موضوع های مربوط به حقوق شهروندی، همیشه می‌باید در دستور کار قرار داشته باشند.

- جمهوریخواهان بی هویت چنان درگیر یافتن راه حل های عملی تغییر نظام هستند که از دو امر بنیادین غافل شده‌اند: اول، آیا می‌توان بصورت فرد (جدا از هویت های دسته جمعی سیاسی) در «منشور» های عام دموکراتیک مشارکت کرد و فرض را بر آن گذاشت که جمهوریخواهی نیز، باری بهرجهت، در فرهنگ سیاسی کشور جای خود را بازخواهد کرد؟ چگونه؟

دوم، این گرایش چنان درگیر «عمل» شده که از تحلیل های ریشه‌ای از مفاهیم عمده و پیچیده امروز، نظیر ساختار حکومت، روش های مؤثر تغییر حکومت، برخورد با نظام جهانی، پدیده اسلام سیاسی و گرایش های درون حکومت، ظرفیت های نیروهای جامعه مدنی غافل شده‌اند. البته، در این نقیصه دیگران هم شریک هستند. جنبش دموکراسی خواه - جمهوری خواه ایران می‌تواند و باید به نقطه‌ای برسد که روش های سیاست ورزی خود را از دل تحلیل های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - روانشناختی خود استخراج کند؟

ب - جمهوریخواهان انقلابی: گرایش دیگری درون تلاش های جمهوریخواهانه امروز، شامل شماری از چپ گرایان انقلابی است که تا دیروز و پریروز بدنبال استقرار «جمهوری دموکراتیک خلق» و نمونه‌هایی از «سوسیالیسم دولتی» و یا «سرمایه‌داری دولتی» (در انواع اسلام گرائی انقلابی آن) بودند. این بخش، بدون ارزیابی انتقادی از پروژه‌های گذشته‌شان در مسائلی نظیر روش های انقلابی، اقتصاد سوسیالیستی، جایگاه کارگران و زحمتکش‌شان در «جمهوری» های مورد نظرشان، گفتمان رادیکال - تهییجی شان، نگاهشان به طبقه متوسط و نیروهای جامعه مدنی، حقوق بشر، تحلیل شان از روش های اصلاحی یا اصلاحی - انقلابی (Ref-olution)، به ناگه و به اقتضای زمان، با جبهه رو به رشد جمهوریخواهی مواجه شده و با آن اعلام همسوئی رسمی کرده‌اند. با بررسی نوشته‌ها و مصاحبه‌های شخصیت های منسوب به این گرایش، در مورد شرایط کشور، مسائل جهانی، مسائل قومی، و گرایش های معتدل تر جمهوریخواهی، گزافه گوئی نیست اگر «جمهوریخواهی» آنها را صرفاً پوسته جدیدی برای تداوم الگوهای آرمانی گذشته آنها بدانیم: «شرابی کهنه در بطری های جدید».

مشکل اساسی این گرایش آنست که مایل است در پروژه «جمهوری خواهی» شرکت نماید بدون آنکه آشکارا خود را لیبرال یا سوسیال دموکرات بخواند! قصد دارد هم از پرستیژ «انقلابی گری» گذشته اش بهره برداری کند و هم از بازار رو به رشد جمهوری خواهی توشه ای برگیرد. با این حال، شرایط پیچیده ایران و تند پیچ های سیاسی فزاینده کشور امکان این گونه «خوش نشینی» را از آنها سلب می کند. آنها ناچارند که هویت خود را بطور مستقل و مثبت تعریف کنند. در درازمدت غیرممکن است که این گرایش بتواند در پناه تهاجم و جبهه گیری علیه دیگران به حیات خود ادامه دهد: ادامه مسیر کنونی برای آنها یا قطب بندی بر مبنای اظهار نظرهای صریح و روشن است و یا نسخه ای برای بی عملی و بی ارتباطی. صد البته، که این مشکل شامل گرایش های دیگر نیز هست. دریک سخن، جمهوری خواهی را نمی توان صرفاً بشکل نفی و مرزبندی با سلطنت طلبی و حکومت اسلامی تعریف کرد. می باید جمهوری خواهی را بشکلی مثبت، مستقل و بصورت برنامه ای سیاسی ارائه داد.

پ - جمهوری خواهی محافظه کار: در قطب مقابل جمهوری خواهی انقلابی، جمهوری خواهی محافظه کار قرار دارد. این گرایش، حاصل نقد واکنشی به گذشته (فعالان آن) و در مجموع بیان یک «تفریط» نسبت به «افراط» های گذشته است. این گرایش، اگر چه جمهوری خواهی، دموکراسی خواهی و عرفی گرایی را در اصول عام خود و در تجرید پذیرا شده، اما، در عرصه مشخص سیاست ورزی روز با آنها بیگانه می شود. این گرایش عمدتاً در میان طیف جمهوری خواهان عرفی و بشکل گرایش ضعیفی درون اصلاح طلبان اسلام گرای حکومتی حضور دارد. تأکید افراطی این گرایش بر روش ها و اهداف میان مدت «اصلاح طلبانه» (از نوع جبهه مشارکت)، در عمل پرده ساتری بر هویت جمهوری خواهانه و عرفی آن افکنده است. برای این دسته از جمهوری خواهان، «اصلاح طلبی» بصورت یک نظریه کلان اجتماعی و حتی یک ایدئولوژی تام بکار گرفته می شود. ظاهراً قرار است که «اصلاح طلبی» راه حلی برای تمامی معضلات و تحلیل ها و سیاست پردازی ها بدست دهد! آنها در واکنش افراطی به «رادیکالیسم» و «انقلابی گری» به دامان اصلاح طلبی حکومتی پناه می آورند؛ و از آنجا که در عرصه سیاسی قادر به مرزبندی نظری - سیاسی با آن نیستند، در عمل، چاره ای بجز قربانی کردن هویت جمهوری خواهانه و عرفی خود در معبد «اصلاح طلبی» ندارند. این گرایش، نه نقد جمهوری خواهی انقلابی، که وارونه کردن آنست. هر دو گرایش، قبل از آنکه سیاست ورزی و راهکارهای خود را از تحلیل جامع شرایط عرصه سیاسی استخراج کنند، به «ایدئولوژی» های رسمی شان (انقلابی گری و یا اصلاح طلبی) روی می آورند. این دو گرایش، در عین تضادهای سیاسی عمیق شان، به نوعی محتاج یکدیگرند! زیرا هر یک، توجیه «سیاست» ها و در واقع راهکارهای ایدئولوژیک خود را در مقابله با انحرافات سیاسی دیگری می یابد. جمهوری خواهان محافظه کار، در مابقی جنبش اپوزیسیون و طیف جمهوری خواه صرفاً سایه انقلابی گری، رادیکالیسم، آتارشی و در نهایت انقلابی دیگر

را می‌بینند! محافظه‌کاری این بخش از جمهوری خواهان را منتج از یک گفتمان محافظه‌کارانه اصیل (همانند احزاب محافظه‌کار اروپائی و یا احزاب محافظه‌کار اسلام‌گرا) نیست؛ محافظه‌کاری آنها، از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: اول، واکنش جهشی به گذشته انقلابی‌شان و خاطرات تلخی که از این رهگذر حاصل شده؛ دوم، عدم توانائی در تحلیل از ساختار، ظرفیت‌ها، و نوع سیاست‌های حاکم بر جمهوری اسلامی، بویژه در دوره کنونی. در این راستا، مهمترین نقیصه این گرایش تأکید افراطی آنها بر جناح بندی‌های درون نظام و درعین حال نادیده گرفتن پیوند‌های میان جناح‌هاست. نتیجه آنکه، با بی‌اعتنائی به منطق اصلی حاکم بر ساختار سیاسی نظام، همواره به دنبال «متحدی» معتدل‌تر در برابر جناح تندرو است؛ حتی به قیمت فدا کردن هویت و ارزش‌های بنیادین خود.

در چنین شرایطی چه می‌توان کرد؟ چگونه می‌توان جمهوریخواهی را بریک شالوده نظری - سیاسی مستقل و مثبت و تأثیرگذار قرار داد بدون آنکه مجبور به قربانی کردن اجزاء اصلی هویت مان جمهوریخواهی، دموکراسی، سکولاریسم و حقوق بشر شویم؟

این نوشته این هدف را نشانه گرفته است که از خلال نقد گرایش‌هایی که، به زعم نگارنده، ناکافی و سترون هستند، بتوانیم دریغ فرایند پراتیک سیاسی و نظری (هر دو)، به یک هویت ترقی‌خواهانه، تحول طلب و تأثیرگذار جمهوریخواهانه دست یازیم. این پروژه محتاج آغاز بحث و نقد و گفتگو، در فضائی دوستانه است. امیدوارم که دیگران نیز این مبحث را بجلو برند.

در بخش اول این نوشتار تلاش کردم بر کاستی‌های سیاسی - نظری سه گرایش جمهوریخواهانه، که آن‌ها را به ترتیب، «بی‌هویت»، «انقلابی» و «محافظه‌کار» خواندم انگشت گذارم. در این بخش می‌کوشم که مولفه‌های اصلی یک گفتمان بدیل - جمهوریخواهی «ترقی‌خواه و تحول طلب» را به دست دهم. این گرایش را می‌توان، از بسیاری جهات، برآیند گرایش‌های «انقلابی» و «اصلاح طلبانه» محسوب کرد. دو توضیح ابتدا ضروری است: اول، این مباحث بیان دیدگاه‌های شخصی نگارنده است. طبعاً تنها در جریان بحث و نقد و گفت و گوهای انتقادی با همفکران و مخالفان می‌توان به گسترش این نظریات امید بست. دوم، این نوشته (از سه سطح گفتمان جمهوریخواهی: ارزش‌های عمومی، مفاهیم و نظریه‌های کلیدی، مواضع و سیاست گذاری خاص)، عمدتاً بر سطح دوم و تا حدودی بر سطح سوم تأکید می‌گذارد. در زیر به مهم‌ترین مفاهیم و حوزه‌های مورد مناقشه نظری درون جمهوریخواهان می‌پردازم.

الف - مسأله ساختار حکومت و سیاست‌های دولت احمدی نژاد

مرکزی ترین موضوع برای نیروهای سیاسی مخالف، تحلیل از ساختار نظام «جمهوری اسلامی» و ویژگی‌های دولت کنونی احمدی نژاد است. سیاستگذاری نیروهای گوناگون اپوزیسیون، آگاهانه یا ناآگاهانه، از دل تحلیل‌های آن‌ها از حکومت (State) برمی‌خیزد. طبعاً چنین تحلیلی، در مقیاس کامل، محتاج فضایی جداگانه است. در اینجا، به اختصار، به مهمترین ویژگی‌های پایدار نظام که می‌تواند در خدمت سیاستگذاری قرار گیرد اشاره می‌کنیم:

۱. نظام «ولایت فقیه»، در مجموع، بیانگر یک حکومت استثنایی ضد دموکراتیک است. در این ساختار نسبتاً سیال (که در دوره‌های متفاوت ویژگی‌های نسبتاً گوناگونی را به نمایش گذاشته است) نشانه‌هایی از تیپ‌های گوناگون حکومتی در جهان، اقتدارگرا (authoritarian)، تمامیت خواه (totalitarian)، پادگانی، سلطانیستی، و حتی رگه‌هایی از یک «دموکراسی» غیر لیبرال (در محدوده نیروهای درون نظام) وجود دارند که، تا حدودی، بیانگر وجود جناح بندی‌های درون نظام هستند. این جناح‌ها توسط عواملی انسجام دهنده همچون ولایت فقیه و ایدئولوژی غالب، به هم متصل شده‌اند. بنابراین، جناح بندی‌های درون این حکومت امری واقعی است و بیانگر نگاه‌های متفاوت به فقه شیعه، اقتصاد سرمایه داری، نظام جهانی، نقش مردم، جمهوریت و غیره است. علی‌رغم این تفاوت‌های واقعی، عوامل پیوند دهنده جناح‌ها، یعنی تجربه مشترک در انقلاب ۱۳۵۷، ایدئولوژی رسمی، همبستگی‌های اقتصادی، خویشاوندی - خونی، منافع مشترک در برابر بخش‌های متجدد - سکولار، و اعتقاد به کیش خمینی منافع مجموعه نظام را تاکنون در اولویت قرار داده است: وحدت در عین تضاد.

جمهوری خواهی انقلابی (و دیگر نیروهای سرنگون طلب) اصولاً تحلیلی از این ساختار ارائه نکرده‌اند و چنان به وجود جناح بندی‌ها با بی‌تفاوتی نگریسته‌اند که پیشاپیش جای هرگونه همسوئی، همکاری مقطعی و اتحاد عمل را نیز با جناح‌های معتدل (اصلاح طلب) - حتی در شرایط متفاوت از امروز - از خود سلب کرده‌اند. این برخورد غیرمنعطف آن‌ها دامنه سیاست گذاری‌شان را به حداقل کاهش داده است و عملاً موجب تقویت پیوندهای میان این جناح‌ها شده است.

جمهوری خواهان محافظه کار، برعکس، چنان در مورد جناح بندی‌ها جانب اغراق را گرفته‌اند که به جای پذیرش ظرفیت، گرایش و احتمال دگرگونی سیاسی دموکراتیک در میان اصلاح طلبان، گویی از یک «واقعیت» بالفعل سخن می‌رانند. نتیجه آن که سیاست‌های پیشنهادی یکسویه شان صرفاً به سود اصلاح طلبان و در راستای تضعیف هویت جمهوری خواهانه - دموکراتیک - سکولار خودشان عمل کرده است.

به باور من، می‌باید از یک سو تفاوت‌های نگرشی در جناح‌های حکومتی را پذیرفت، ولی در عین حال، این اصل را نیز از نظر دور نداشت که تقویت گرایش‌های دموکراتیک، جمهوری خواهانه و عرفی در میان نیروهای اسلام‌گرا محتاج قدرت‌گیری نیروهای سیاسی جمهوری خواه، دموکرات و سکولار در عرصه سیاسی کشور است. می‌باید توجه اصلی را در خدمت شکل بخشیدن به یک هویت مستقل و مثبت قرار داد. از یک اصل درست که می‌گوید «دموکراسی در ایران بدون همگرایی و همکاری میان نیروهای «اسلام‌گرای معتدل» و «سکولار معتدل» ممکن نمی‌شود»، نباید به یک نتیجه‌گیری نادرست رسید که گویا در هر مقطعی و به هر بهایی می‌توان با هر نوع سیاستی در میان اسلام‌گرایان اصلاح طلب کنار آمد. معیار ما می‌باید بر دو خواست حرکت عملی آن‌ها در جهت تحقق شعار پیشنهادی خودشان «ایران برای همه ایرانیان» و همچنین همکاری بر مبنای مشارکت واقعی و نه حمایت یک‌جانبه از آن‌ها در انتخابات استوار باشد.

۲. تبعیض‌گری، بارزترین بیان رابطه میان این حکومت و اکثریت مردم ایران بوده است. در مقایسه با رژیم‌های سرمایه‌داری دموکراتیک، که بر استثمار استوارند و رژیم‌های عادی اقتدارگرا، که بر اعمال ستم استوارند، رژیم جمهوری اسلامی بر تمامی گروه‌های اجتماعی «غیر خودی» تبعیض روا می‌دارد و هر یک از آن‌ها را به یک «اقلیت اجتماعی» تبدیل کرده است:

زنان، جوانان، اقلیت‌های دینی - مذهبی، مخالفان سیاسی، دگراندیشان و دگرباشان، این خصیصه، البته، مکمل استثمار، چپاول‌گری، رانت‌خواری و سرکوب‌گری آن است.

۳. بحران آفرینی، از خصلت‌های لاینفک جناح‌های ایدئولوژیک و تندروی این حکومت بوده است. در دوره کنونی، این خصلت مجدداً جایگاهی مرکزی در ساختار و کارکرد نظام اشغال کرده است. «بحران آفرینی مداوم»، در شرایط کنونی، به ترتیب، در سطح جهانی - منطقه‌ای، ارتباط با جامعه ایران، و در مجموعه حکومت تأثیر می‌گذارد. بخشی از این فرایند آگاهانه و برنامه‌ریزی شده (نظیر سخنرانی احمدی‌نژاد در مورد «هولوکاست»)؛ و بخشی دیگر از این فرایند، کارکردی و «طبیعی» است، یعنی از عملکرد «عادی» این نظام برمی‌خیزد؛ نظیر محدودیت‌های ایدئولوژیک علیه زنان و جوانان که باعث اختلال در زندگی روزمره می‌شود.

۴. غرب‌ستیزی (به ویژه آمریکاستیزی)، یکی از ویژگی‌های دیگر محوری این نظام را تشکیل می‌دهد. این خصلت ایدئولوژیک، نگاه راهبردی خود را متوجه ایجاد یک «ام‌القراء اسلامی» نموده و نظام کنونی

جهانی را از زاویه‌ای واپس‌گرایانه و «تمدنی» به چالش کشانیده است. مقابله آن‌ها با «غرب» عکس‌برگردانی از «اسلام‌ستیزی» نیروهای محافظه‌کار افراطی غربی و هم‌تایان دست‌راستی ایرانی آن‌ها است. در این نقطه است که چپ‌گرایان انقلابی ایرانی (در برابر جمهوری اسلامی) دست بسته می‌شوند و امکان برخورد مستقل را از دست می‌دهند؛ زیرا گفتمان «ضدامپریالیستی» آن‌ها، در برخی وجوه، چنان شباهتی با آمریکا‌ستیزی جمهوری اسلامی پیدا می‌کند که از بیرون دشوار می‌توان آن‌ها را از یکدیگر تفکیک نمود.

جمهوری خواهان ترقی‌خواه می‌باید گفتمان مشخص و مستقل خود را به طور صریح در برابر حکومت کنونی به جامعه سیاسی ارائه کنند: تشکیل یک بدیل حکومتی جمهوری خواهانه، دموکراتیک، عرفی و غیرمتمرکز برای احقاق حقوق شهروندی.

#### ب - روش‌های دگرگونی سیاسی در ایران

در بخش اول این نوشته تصریح کردیم که جمهوری خواهان ترقی‌خواه و تحول طلب نباید درگیر تله ایدئولوژیک «اصلاح یا انقلاب» شوند. جمهوری اسلامی با حذف و تبعیض‌گری سیستماتیک علیه نیروهای سیاسی دگراندیش و متجدد، عملاً، آن‌ها را در تقابل ساختاری با خود قرار داده است. این حکومت، در عرض ۲۷ سال، از این فرصت برخوردار بوده که ایده اصلاح‌پذیری خود را به ثبوت برساند. اگرچه فضای سیاسی کشور در دوره‌های گوناگون، به طور نسبی افت و خیز داشته است، ولی هیچگاه اصلاحات معنی‌داری که گره‌گشای مسایل سیاسی - اقتصادی مردم و یا حتی نیروهای سیاسی مخالف معتدل باشد، تحقق نپذیرفته است. تلاش‌های سیاسی اصلاح طلبان حکومتی هم، چه به دلایل ضعف درونی و چه به سبب مخالفت اقتدارگرایان شکست خورد. جمهوری خواهان، نظیر سایر تشکلهای سیاسی دگراندیش، از حق تشکیل حزب و جمعیت سیاسی، داشتن نماینده در مجلس، اظهار عقیده رسمی و سایر حقوق سیاسی شهروندی محروم هستند. این شکاف میان «نظام» و نیروهای سیاسی دگراندیش (ولو باورمند به مشی مسالمت‌آمیز) زاییده این حکومت، قانون اساسی و نهادهای رسمی آن همچون ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و قوه قضائیه و نظایر آن است. جمهوری خواهان (ترقی‌خواه) نمی‌توانند در چشم اندازی استراتژیک خود را بدیلی دموکراتیک در برابر این نظام نبینند. این تنها از طریق فراهم کردن زمینه‌های تغییر و جایگزین ساختن دموکراتیک این نظام با یک نظام جمهوری پارلمانی میسر می‌شود. اگر جمهوری خواهان انقلابی، از این فرایند، «سرنگونی» یعنی حذف کامل و همیشگی نیروهای وابسته به بلوک قدرت، از طریق روش‌های قهرآمیز و ضربتی را مد نظر دارند، و اگر جمهوری خواهان محافظه‌کار زمینه‌گذار به نظام جمهوری را در شرکت در انتخابات و همکاری (یکجانبه) با اصلاح طلبان حکومتی می‌بینند، ترقی خواهان راه سومی را میسر می‌دانند.

محتمل ترین مسیری که می‌تواند به عقب نشینی حکومت و تمکین در برابر خواست انتخابات آزاد برای تغییر قانون اساسی بیانجامد سازماندهی جنبش‌های اعتراضی صنفی - سیاسی و هماهنگ کردن آن‌ها زیر پرچم یک برنامه موقتی و دموکراتیک است. چنین جنبش فراگیری، طبعاً محتاج حمایت همه جانبه دولت‌ها، افکار عمومی و نهادهای غیردولتی جهانی، ایرانیان خارج از کشور و احزاب و جمعیت‌های سیاسی درون کشور است. این مبارزات در صورت گشایش فضای سیاسی، می‌تواند با التزام به قانون اساسی، و در شرایط متفاوت خارج از آن چهارچوب، صورت گیرد. اصولاً این ویژگی جنبش‌های اجتماعی رادیکال است که الزاماً خود را به امکانات و محدودیت‌های قانونی و درون نظام محدود نمی‌کنند؛ یعنی پای درون قانون و پای خارج از آن دارند؛ در روش خود مسالمت آمیز هستند ولی اهداف آن‌ها رادیکال است و تغییر بنیادین نهادها و ساختارهای قدرت را مد نظر دارند. جمهوریخواهان انقلابی و محافظه کار (هر دو). چون در درون دوگانه کاذب «انقلاب یا اصلاح» گرفتار هستند با این رویکرد بیگانه هستند. درحالی که این رویکرد رفولوسیونی (انقلاب آرام - مخملین) هم در جهان و هم در ایران نمونه‌های متعدد به دست داده است: «انقلاب» های ۱۹۸۹ لهستان و چکسلواکی و «انقلاب مشروطیت» ایران نمونه‌های بارز این برخورد رادیکال جنبشی هستند که نه کاملاً انقلاب اند و نه اصلاحات به معنی رایج آن.

جمهوریخواهان ترقی خواه، در گفتمان خود، این نگاه را طرح و تقویت می‌کنند و نیروی خود را در حمایت از چنین جنبش‌ها و حرکاتی مصروف می‌دارند. شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی، نه یک اصل (آن چنان که جمهوریخواهان محافظه کار می‌پندارند)، و نه یک تابو (آن چنان که جمهوریخواهان انقلابی باور دارند)، که یک گزینه استثنائی است؛ یعنی، در شرایط معینی که امکان و شرایط تحقق یک رفرم معنی دار فراهم باشد، می‌توان از انتخابات بهره جست و مردم را به حمایت از نامزد معینی فراخواند. در غیر این صورت، نباید در انتخابات غیر آزاد شرکت جست (صرفنظر از آن که چند درصد مردم مشارکت نمایند).

پس هدف راهبری جمهوریخواهان ایجاد تغییرات ساختاری در مناسبات اقتصادی، نظام سیاسی، نهادهای حقوق و قضائی و ارزش‌های فرهنگی مسلط است. این مجموعه‌ای از خواست‌های رادیکال است. در عین حال، هرگاه، نیروهای مدنی کشور (و یا حتی بخشی از حکومت)، در شرایط معینی داعیه «اصلاحاتی» جدی و تأثیرگذار را داشته باشند، باز مورد تائید و حمایت خواهد بود. زیرا، در نگاه دراز مدت، اصلاحاتی نظیر بهبود قوانین مدنی، اصلاحات حقوقی - قضائی، تغییر قانون اساسی، قانونی کردن احزاب،

سندیکاها و اتحادیه‌ها، آزادی مطبوعات، آزاد کردن زندانیان سیاسی راهگشای تغییرات ریشه‌ای ساختاری دراز مدت هستند.

به این دلایل است که محدود کردن مبحث دگرگونی سیاسی در ایران به «اصلاح گری» یا «انقلابی گری» بحثی کاذب است که ما را به کجراهه خواهد برد.

پ - برخورد با نظام جهانی

اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی ایرانی همچنان از منظر «مبارزات ضد امپریالیستی» دوره جنگ سرد به نظام جهانی می‌نگرند. در این چهارچوب کلی، که نگارنده در گذشته آن را «پروبلماتیک وابستگی» نام گذاشت، از یک سو، برخورد تمدنی - اخلاقی نیروهای اسلام گرای سنتی - محافظه کار قابل مشاهده است و از سوی دیگر، رویکرد سیاسی - استقلال طلبانه نیروهای سکولار ناسیونالیستی و چپگرا، در نهایت اما، هر دو گرایش مایل به حذف و جایگزین ساختن این نظام با نظام دیگری (از منظر اسلام گرائی، «جهان سوم» گرائی و یا سوسیالیستی) هستند. در طیف جمهوری خواهان نیز این نگاه انقلابی همچنان حضور دارد. به دلایل گوناگون، من با این دیدگاه مخالف هستم.

توضیح چند نکته در این مورد ضروری است:

1. مراد از «نظام جهانی» شبکه پیچیده‌ای از مناسبات و نهادهای تاریخی است که آخرین دوره آن از اواسط قرن بیستم چیرگی داشته است و علی‌رغم نقش فائده ایالات متحده آمریکا، بلوک‌های اقتصادی آمریکای شمالی، اروپا و آسیای شرقی - جنوب شرقی در آن حضور چشمگیر دارند.
2. فرایند جهانی شدن (globalization) به طور فزاینده‌ای این نظام را تقویت کرده است. جهانی شدن، که در سه عرصه اقتصادی - تکنولوژیک، سیاسی و فرهنگی قابل تفکیک است، دو گرایش متضاد در خود حمل می‌کند:  
از یک سو جهان را شبیه تر و همگون تر می‌کند (این گرایش غالب بوده است) و از دیگر سو، به مقاومت و تقابل - به ویژه در بعد فرهنگی - انجامیده است.
3. فرایند جهانی شدن طبعاً خنثی نبوده است. در میان رشته تاثیرات گوناگون و گاه متضاد، در تحلیل نهائی، الگوها، ارزش‌ها و نهادهای غربی - به ویژه آمریکائی - چشمگیرتر و ملموس تر از دیگران عمل کرده‌اند. پس «جهانی شدن»، در عمل، به غربی شدن فزاینده فرهنگ‌ها انجامیده است.

4. شکی نیست که برخلاف ادعای فلسفه نولیبرالی، این روند، موجد نظامی متکی بر نابرابری‌های طبقاتی بوده است. به ویژه ایدئولوژی نولیبرالیستی حاکم بر جهانی شدن (از آغاز دهه ۸۰ میلادی) تاثیری جدی در این راستا داشته است. درعین حال، جهانی شدن و نظام جهانی را نمی‌توان به نولیبرالیسم کاهش داد، زیرا نظریه‌ها و فلسفه‌ها و جنبش‌های اجتماعی گوناگونی - از درون همین نظام - با جنبه‌های استثمارگرانه - ستم‌گرانه آن به چالش برخاسته‌اند. مهم‌ترین نمونه آن اجلاس‌های سالانه موسوم به «فوروم اجتماعی جهان» است که آخرین آن در ونزوئلا برگزار گردید. و یا گرایش‌های «سوسیال دموکراتیک» که همواره تاکید فراوانی بر عدالت و دموکراسی گذاشته‌اند.

حال با این نظام جهانی چه می‌توان کرد؟ به باور نگارنده حرکتی نظیر جمهوری خواهی ترقی خواه در ایران می‌باید در همراهی با نظام جهانی، ولی با دید انتقادی، به ویژه در ارتباط با ایدئولوژی نواستعمارانه نئولیبرالیسم قرار گیرد. برای این حرکت نقد و مخالفت با کاستی‌ها و نابرابری‌های ناشی از نظام جهانی (به ویژه راه حل‌های ساده‌انگارانه موسوم به «بنیادگرایی بازار») می‌باید از درون این نظام و با توسل به نقد و گفت و گو و اتکاء به نیروهای اجتماعی سازمان یافته مدنی صورت گیرد. به قول بنجامین باربر (Barber)، ما برای مقابله با «مک جهان» (Mc world) در کنار نیروهای واپس‌گرای «جهادی» (چه از نوع دینی و چه از نوع قومی و چه از نوع ناسیونالیسم گذشته‌گرا) قرار نخواهیم گرفت. بر همین منوال، مخالفت ما با اسلام ستیزی، «جهان سوم» ستیزی، عرب - فلسطینی ستیزی، و ایرانی ستیزی نیروهای سیاسی محافظه کار دست راستی آمریکائی، اروپائی و اسرائیلی، ما را در کنار ناسیونالیست‌ها، دین‌گرایان افراطی و یهودی ستیزان قرار نخواهد داد.

شاید بد نباشد در جمع بندی از این مبحث، به سخنان داهیانۀ آمارتیا سن، اقتصاددان مشهور، اشاره کنیم: «جهانی شدن یک فرایند تاریخی است که ثمرات و فرصت‌های فراوانی را چه در گذشته و چه در امروز به ارمغان آورده است. صرف وجود منافع عظیم بالقوه است که مساله عدالت در سهم بری از این ثمرات را تا این حد مهم می‌سازد... نیاز مبرمی به اصلاح سازمانبندی نهادهای جهانی - به موازات نهادهای ملی - وجود دارد تا بتوان برخطاهای ناشی از حذف، که سبب محدود شدن فرصت‌های فقرا در سراسر جهان شده است، فایق آمد. جهانی شدن شایسته یک دفاع متکی بر خرد است، ولی در عین حال نیازمند اصلاح نیز هست.»

### چشم انداز حرکت جمهوری خواهی

چرخه‌ی اخیر تلاش‌های جمهوری خواهانه که با شکل‌گیری «اتحاد جمهوریخواهان ایران» آغاز شد در ابتدا امیدهای بسیاری را در ایران و خارج از کشور برانگیخت. امید آن می‌رفت که این تحرک بتواند طیف

میانی عرصه سیاسی نیروهای مدنی وابسته به طبقه متوسط و روشنفکری سیاسی را جذب نماید. جدا از مشکلات ناشی از اختناق سیاسی و فقدان حضور مستقیم در کشور، این تلاش با دو مشکل عمده مواجه بوده است که هر دو را می‌باید در زمره «اشتباهات» آن قرار داد. اول، شکل سازماندهی آن، که «اتحادی» از افراد و شخصیت‌های وابسته به تشکیلات دیگر و همچنین منفردین بود. این حالت بینابینی میان حزب و جبهه، نه موضع‌گیری‌ها و برنامه‌های دقیق حزبی را میسر ساخت و نه بهره‌برداری کامل از توان تشکل‌های سیاسی را عملی ساخت. در این محدوده، کارکرد جمهوری خواهان به ارایه بدیل سیاسی جمهوری خواهی در برابر سلطنت و جمهوری اسلامی و البته طرح مجموعه‌ای از ارزش‌های عام معتدل (نظیر دموکراسی، سکولاریسم، حقوق بشر، صلح جهانی و غیره) محدود ماند. دوم، زیاده روی در همسوئی با اصلاح طلبان حکومتی که مانع از استقلال سیاسی آن در تصمیم‌گیری‌های حاد گردید؛ اگرچه این کمبود امروز به مقدار زیادی برطرف شده است.

اگر بپذیریم که سیاست‌های جمهوری اسلامی، عملاً بخش‌های متجدد دگراندیش و سکولار جامعه را به یک گروه وسیع «اقلیت» بدل کرده است، در آن صورت، استراتژی جمهوری خواهان می‌باید نزدیکی و همراهی با منافع این بخش‌ها (که عمدتاً به طبقه متوسط شهری متصل هستند) باشد. در این صورت، جمهوری خواهان می‌باید به برنامه و شکل سازمانی حزبی روی آورند. با توجه به پیشینه اکثریت فعالان جمهوری خواه، که از بخش چپ نشأت می‌گیرد، من با نظر آقای رضا سیاوشی (سایت «ایران امروز») بخش سیاست) موافق هستم که مناسب‌ترین برنامه حزبی شکلی از «سوسیال دموکراسی» - با ترکیباتی تازه‌تر که از محتوای سوسیال دموکراسی خیلی فاصله نداشته باشد - می‌باشد. همراهی و همکاری میان جمهوری خواهان با سایر نیروهای سیاسی، که دموکراسی و حقوق بشر را به مثابه محتوای برنامه شان پذیرفته باشند، در صورتی بر یک شالوده اصولی قرار می‌گیرد که جمهوری خواهان در جای واقعی خود قرار گرفته باشند؛ یعنی هویت سیاسی، برنامه دراز مدت و پایه‌های اجتماعی خود را شکل داده باشند.

اگر جمهوری خواهی به یک برنامه اجتماعی حزبی متصل نشود، در کوران حوادث سیاسی، مجبور به بازی در بساط «دیگران» خواهد شد.

فوریه ۲۰۰۶